

راسل کرو؟! آدم خطرناکی است!

راست: عکس استودیویی از راسل کرو

چپ: صحنه‌ای از فیلم گلادیاتور

«می‌خواهم مثل مارلون براندو باشم» اجرا کرد، اما همچنان حرفه بازیگری برای او چیز دیگری بود. وی گروه موسیقی تشکیل داد و نوازندگی گیتار گروه را خود به عهده گرفت، و هنوز هم برای آن گروه می‌خواند و می‌نوازد. (اخیراً گروه پس از نمایش فیلم گلادیاتور در تگزاس برنامه اجرا کردند و همه بلیت‌های کنسرت به بهای ۲۰۰۰ دلار از طریق یک حراجی در اینترنت به فروش رفت).
اواخر دهه هشتاد موسیقی کرو بسیار پرطرفدار شد درحالی‌که خود او علاقه‌اش به سمت بازیگری جلب شده بود. در ۸۸ - ۱۹۸۷ همراه با یک گروه تئاتر سیدنی به اوز رفت تا پروژه «نمایش ترسناک راکی» را بسازند، کرو در آن نقش شخصیتی قضایی به نام دکتر فرانک آن فورتر را بازی می‌کرد. به گفته خود کرو رفتن از حیطة خوانندگی به بازیگری برای او کار آسانی بود: «با بازیگری می‌توانم به هر صحنه‌ای پا بگذارم و کاملاً مطمئن باشم که هرآنچه برای نقشی که بازی می‌کنم لازم است، می‌توانم انجام بدهم.»
کرو سپس تصمیم گرفت نقش سرخپوست‌های استرالیایی را در فیلم‌ها بپذیرد، مهم‌ترین آنها فیلمی است به نام «دلیل» که در آن نقش ظرف‌شویی را بازی می‌کرد که نابینایی یک عکاس را با توصیف عکس‌هایش برای او از بین برد.

این نخستین نمونه از بازی‌های پراحساس کرو است که بسیار درباره آن مبالغه شده است و به خاطر همین نقش توانست جایزه بهترین بازیگر نقش دوم مرد را از انستیتوی فیلم استرالیا از آن خود کند.

وی در ۱۹۹۱ برای اولین بار در مقام بازیگر نقش اول در فیلم Stomper Romper ظاهر شد، فیلمی غیرهالیوودی که در آن

چند ماه پیش از آنکه جودی فاستر فیلم خود Flora Plum (شکوفه آلو) را که درباره هنرمندان سیرک دهه ۳۰ بود کلید بزند، یکی از شانه‌های راسل کرو صدمه دید. چندی بعد کرو در وب‌سایت خود موضوع را چنین تعریف کرد: «چهار برش عمیق روی بدنم به وجود آوردند، یافت تکه پاره شده را کنار زدن، استخوانم را سوهان کشیدند، سوراخ‌هایی در آن درست کردند، سیمی را درون آن فرو کردند و سوراخ را با مواد غیرقابل جذبی پر کردند و این مواد را از طریق یافت حاشیه به درون استخوان راندند و تاندون ماهیچه دوسر را به جای اولش برگرداندند.»

طراح سایت ابتکار به خرج داد و برای هریک از مراحل بالا یک عکس کلوزآپ از موضع تحت‌جراحی کنار آن گذاشت. اما مسئله مهم آنجاست که جدای از ارتباطات پستی و چند رابطه نزدیک، این اینترنت و محتوای سایت شخصی کرو بود که او راضی می‌کرد. برای بازیگری که به میهمانی رفتن را وقت تلف کردن می‌داند (بنشین و وراجی کنی و پشت سر این و آن حرف بزنی، واقعاً غیرانسانی است)، عرضه تصاویر میکروسکوپی و ارائه توضیحات دقیق درباره جراحی شانه به مردم جهان کاری کاملاً عادی و طبیعی به‌شمار می‌رود.

کرو در ۱۹۶۴ در حومه ساکت و بی سروصدای ولینگتون استرالیا به دنیا آمد، چهارساله بود که به همراه خانواده‌اش به سیدنی مهاجرت کردند، پدرش او را با خود از این میخانه به آن میخانه می‌برد. این بهترین فرصت برای شناخت آدم‌ها و شخصیت‌هایشان بود (اول شب مردم ترو تمیز و اتوکشیده می‌آیند. آخر شب درحالی که حتی نای رانندگی ندارند پشت رل می‌نشینند. گره کراوات‌هایشان شل و بعضاً اویزان است، زن‌ها هم کفش‌های پاشنه‌بلندشان را درآورده‌اند و دستشان گرفته‌اند و تلوتلو می‌خورند.) مادرش مسئول تدارکات صحنه در سینما و تلویزیون بود. و گاهی اوقات راسل کوچک را با خودش سر کار می‌برد. شش‌ساله بود که در یکی از شوهای مادرش (Spy Force) نقش کوچکی به عهده گرفت، اما اصرار می‌ورزد که: «من ستاره نبودم، بلکه بیشتر سیاهی‌لشکر بودم. خیلی هم عوامل صحنه را اذیت می‌کردم. همیشه می‌خواستند بدانم پشت درها چه می‌گذرد. البته در صحنه‌های تلویزیونی و سینمایی پشت درها هیچ خبری نیست. هنوز نوجوان بودم که ترسم از بازی جلوی دوربین ریخت چون می‌دانستم همه چیز فانتزی است.»

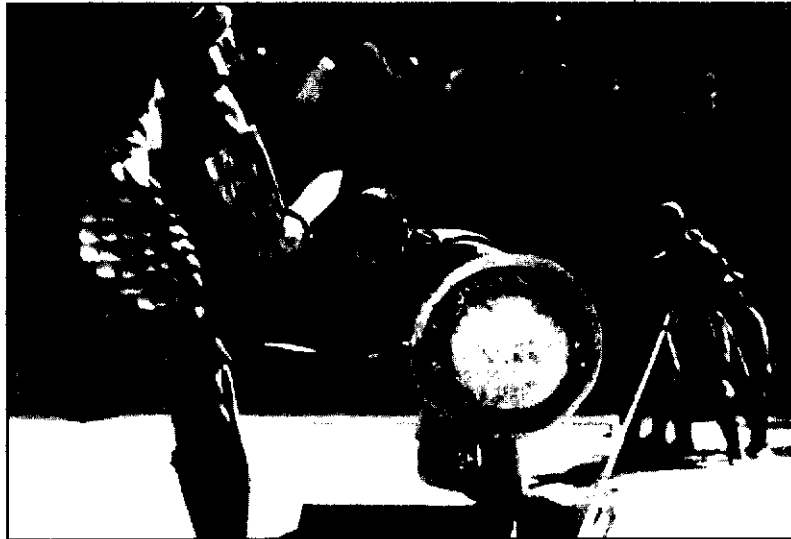
در سال آخر دبیرستان تبدیل به نویسنده و خواننده ترانه شد و خود را Russ Le Roq نامید و در بارهای کثیف سیدنی به اجرای موسیقی پرداخت.
در ۱۹۸۲ آقای Le Roq در نیوزیلند ترانه‌ای را به نام



برای کیم بسینگر و دیگری برای فیلمنامه، و توانست نظر خیلی از منتقدین را به خود جلب کند و از فروش موفق برخوردار شد. در اواخر دهه، در سال ۱۹۹۸ کرو فرصتی بدست آورد تا نقشی را بیازماید که پیش از آن بجز در Romper Stomper آن را تجربه نکرده بود، نقشی که درگیری ذهن و جسم را باهم می‌طلبید. مایکل مان از او خواست تا نقش اصلی را در فیلم «خودی» که بر اساس یک داستان واقعی درباره دکتر جفری وایگند یک محقق مشهور صنعت تنباکو ساخته می‌شود، به عهده بگیرد. کرو، مایکل مان را متقاعد کرد که او را به جای کس دیگری اشتباه گرفته و مؤذیان از او خواست تا بازیگر دیگری را برای بازی در این نقش بیابد، که سنش حدود ۵۰ سال باشد. خود کرو در این باره می‌گوید: «مایکل مان با شنیدن این حرف دستش را روی سینه من گذاشت و گفت: «من بخاطر سن و سالت با تو درباره نقش صحبت نکردم، بلکه بخاطر آنچه در اینجا داری با تو حرف زده‌ام». این حرف تأثیر خودش را گذاشت.»

کرو موی سرش را تراشید تا شبیه مرد پنجاه ساله شود و ۴۰ پوند به وزنش اضافه کرد. «قصدم ۳۰ پوند اضافه وزن داشته باشم، اما از آن وضعیت خوشم آمد. تحت نظر پزشک رژیم سختی گرفتم و مرتباً بوربون و چیزبرگر می‌خوردم. شش هفته طول کشید تا به وزن دلخواه رسیدم و شش ماه طول کشید تا به وزن اولیه‌ام باز گشتم. کلسترول خونم را مرتباً کنترل می‌کردم. وضعیتم خطرناک شده بود.» کرو برای آنکه بتواند صدایش را هم مثل وایگند کند به نوارهای سخنرانی‌های او گوش می‌داد، اما همه اینها زمانی نتیجه داد که این دو همدیگر را دیدند. «این دیدار تأثیر خوبی رویم گذاشت. او به من می‌گفت که چطور همه داشته‌ها و دانسته‌هایش و چیزهایی که در زندگی روی آنها حساب می‌کرد - خانه، همسر و فرزندان - از بین رفته‌اند و دیگر وجود ندارند. این ویرانی را در چشمانش می‌دیدم. خیلی عاجز و ناتوان شده بود.»

مداومت و پشتکار کرو در به تصویر کشیدن استیصال و فروماندگی، او را نامزد دریافت جایزه اسکار به عنوان بهترین بازیگر مرد کرد. ولی حتی زمانی که برای شرکت در مراسم اسکار می‌رفت



صحنه‌ای از فیلم گلاب یا تور

نقش اسکین هد (کله‌پوستی، کنایه از مهاجران آشوب‌طلب استرالیایی) ناآرامی را داشت به نام هاندو. کارگردان این فیلم جفری رایت بود. هاندو سردسته گروه اسکین هد ملیورن بود که پیش از آنکه خودشان را بدنام کنند، جذب جمعیت ویتنامی محلی می‌شوند. کرو که از موفقیت در اوز همچنان سرش داغ بود با این فیلم محبوبیتش دوچندان شد و ناگهان کارش اوج گرفت و این بار در نقش همجنس‌بازی که با پدر مجردش زندگی می‌کند در فیلمی از جف پروتون به نام «حاصل جمع ما» ظاهر می‌شود. در طول فیلمبرداری، شارون استون با تماس تلفنی غیرمنتظره‌ای او را غافلگیر می‌کند و می‌گوید که بازی‌اش را در Romper Stomper دیده و تحت تأثیر قرار گرفته است و از او خواست در فیلم جدیدی با او همبازی شود و نقش تیراندازی را بازی کند که بعدها واعظ می‌شود؛ فیلمی به کارگردانی سام ریسی به نام «سریع و مرده».

کرو در عین حال که از دستمزد پایی که به او پیشنهاد شده ناراضی بود، اما از نخستین تجربه هالیوودی خود شگفت زده شده بود: «احساس می‌کردم بین جن هاکمن و شارون استون مثل گوشت لای همبرگر شده‌ام، به علاوه کلی بازیگر دیگر که تا آن زمان حتی اسم مرا نشنیده بودند و نمی‌دانستند که من آنجا چه غلطی می‌کنم. دو سال از عمرم صرف بازی در آن نقش شد، بدون آنکه پولی بگیرم. هیچ کاری ساده نیست.»

کرو با این فیلم به موفقیت اندکی در هالیوود دست یافت و دو سال دیگر هم همه دستورات هالیوود را پذیرفت؛ نقش یک ضدقهرمان در مقابل دنزل واشنگتن در فیلم «مهارت» نقش یک کارآگاه خصوصی در فیلم «شعبده ختن» و نقش یک مرد عاشق در فیلم «جدایی» به کارگردانی رابرت گرینولد و بازی سلما هایک. اما به‌رغم پرونده کاری قابل تأملش همچنان او را به خاطر بازی در Stomper Romper می‌شناختند. در همین زمان بازی در فیلم «پرونده محرمانه لس آنجلس» به کارگردانی کریس هنسون با اقتباس از رمان جنایی جیمز الروی که در دهه ۵۰ نوشته بود را پذیرفت. این فیلم شانس بزرگی برای او بود. هنسون به دنبال تماشای Stomper Romper بازیگری را که دنبالش بود پیدا کرد، به ذهنش خطور کرد که صحنه آغازین فیلم را خیره‌کننده بسازد - کلوزآپی از نگاه سعبانه بادوایت (راسل کرو) که می‌کوشد تا در صحنه‌ای خشن مداخله نکند. هنسون می‌گوید: «راسل ترکیبی است از هیجان و احساس، یک معجون منحصر به‌فرد. اگر چنین خصوصیاتی را در کرو سراغ نداشتیم و مطمئن نبودم که تماشاگران با دیدن چهره او نمی‌پرسند که «این آدم کیست؟» و «به چه چیزی نگاه می‌کند؟» هرگز فیلم را اینطور شروع نمی‌کردم.» «پرونده محرمانه لس آنجلس» برنده دو جایزه اسکار شد، یکی

هنسون می‌گوید: «راسل ترکیبی است از هیجان و احساس، یک معجون منحصر به‌فرد. اگر چنین خصوصیاتی را در کرو سراغ نداشتیم و مطمئن نبودم که تماشاگران با دیدن چهره او نمی‌پرسند که «این آدم کیست؟» و «به چه چیزی نگاه می‌کند؟» هرگز فیلم را اینطور شروع نمی‌کردم.»



فیلمسازان دیگر را از این روحیه او آگاه کند و حتی کسانی نظیر مان نظر خود را درباره او چنین بیان کرده‌اند: «وقتی دقیق و سنجیده نگاه می‌کنم، می‌بینم بیش از آنچه از او خواستم مایه گذاشت. افکار بسیار قوی و حساب‌شده‌ای دارد.»
با این حال کرو به دور از همه سروصداها و شایعات پیرامونش در مزرعه‌اش در اوز سرگرم است و هرگاه که دلش بخواهد به آمریکا

و چپ‌چپ به دیگران می‌نگریست (که باعث غرولند برگزارکنندگان تلویزیونی مراسم شد - این کیه که جرأت می‌کنه اینطوری نگاه کنه؟) نگاهش به پله نهایی برای دریافت جایزه بود. بعد از «خودی» کرو به مایکل مان گفت که رایدلی اسکات به او پیشنهاد کرده در فیلمی پرهزینه از داستان‌های حماسی روم بازی کند. مان متقاعدش کرد که نباید شانس کار کردن با فیلمسازی همچون اسکات را از دست

راسل کرو
همراه با
آل پاچینو
در فیلم
خودی
(Insider)

رفت‌وآمد می‌کند. هالیوود به این شاگرد مدرسه‌اش بیش از هر زمان دیگری نیاز دارد. او را «جدید» همه چیز می‌نامند - از رابرت میچم گرفته تا رابرت دونیرو - اما کرو درباره بهترین بازیگران تمام عمرش چیز دیگری می‌گوید: «هارلون براندو (متفکر، محترم)، مل گیسون (پرجذبه و گیرا)، شون پن (احساساتی)، جیمز دین (معملاً)، رابرت دونیرو (ملایم، باورپذیر)». این آخرین چیزی است که کرو سودای آن را در سر می‌پروراند: «حقیقت حسی و عاطفی ظریف‌ترین چیزی است که می‌توان به دنبال آن رفت. مثل لیخند خواننده‌ای است به هنگام شنیدن صدای خواننده دیگری که روی نت خاصی گیر کرده باشد. چون آنها می‌دانند که در چنین مواقعی به جای تلاش در کنترل آن نت خاص، باید به سرعت از آن بگذرند.»
در فیلم «خودی» لحظه‌ای هست که وایکند خانه و همسر و بچه‌هایش را فنا می‌کند تا به اعترافش ادامه بدهد، اما متوجه می‌شود که مصاحبه‌اش و اعترافاتش غیرقابل پخش تشخیص داده شده‌اند. مکالمه تلفنی او با آل پاچینو نقطه عطف این صحنه است. کرو این پلان را بسیار تأثیرگذار و با احساس بازی کرد. پیش از آنکه گوستی تلفن را بگذارد و اتاق را ترک کند. مایکل مان می‌گوید: «نمی‌شود بگویم که این پلان را چطور بازی کنی، بازیگر نویی. باید حس را درک و سپس منتقل کنی. کاملاً حرفم را می‌گیری، دوربین کارش را آغاز می‌کند. اگر حس را نگیری نمی‌توانی درست بازی کنی. برگرد و دوباره آن لحظه را مرور کن. آنوقت می‌فهمی که به وایکند چه گذشته است. گریه و زاری در کار نیست، فحش و ناسزا هم رد و بدل نمی‌شود. او بلند می‌شود و می‌رود. این همان جوهر راسل کرو است.»

بدهد.
کرو به منظور آماده‌شدن برای نقش و دریافت شخصیت حقیقی ماکزیموس دسیموس مریدیوس ژنرال رومی که تبدیل به برده شد، به سرپرستی گروهی از رفقا و همکارانش به سفری ۴۰۰۰ مایلی با موتور سیکلت رفت و دور استرالیا را گشت. ضمناً روی مزرعه‌اش که در شمال سیدنی بود سخت کار کرد. این کار خلال تمرینات دنباله‌دار کرو و اسکات روی شخصیت ماکزیموس و فیلمنامه انجام می‌شد. در عین حال شایعات ناخوشایندی به گوشش می‌رسید (اگر فیلمنامه آماده نیست می‌توانی بروی و کار بهتری را شروع کنی. من و رایدلی باهم قرار گذاشته بودیم که فیلمنامه را باهم کار کنیم). درحالی‌که اسکات به این قضیه نگاه دیگری داشت (وقتی همه چیز به پایان برسد، راسل می‌ماند، او اصل ماجراست، استحقاقش را هم دارد.) حقیقتاً همینطور بود: گلا دیاتور در فهرست ۱۰۰ آثابی محبوب‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما مقام سی‌وچهارم را بدست آورد. حالا این بچه‌های پایین، «سلطان هالیوود» شده بود، همه‌جا صحبت از او بود و شایع بود که از این پس کرو برای هر فیلم ۲۰ میلیون دلار تقاضا خواهد کرد و از شنیدن این خبرها لذت می‌برد. به تازگی بازی در فیلم «دلیل زندگی» را با مگ رایان به پایان برده است. فیلم بعدی او «ذهن زیبا» به کارگردانی ران هاوارد است. داستان فیلم درباره جان فوربز جونیور، برنده جایزه نوبل است که به بیماری شیذوفرنی پارانویابی دچار می‌شود. اما حرف و حدیث پیرامون این بازیگر موفق که با «پرونده محرمانه لس آنجلس» به محبوبیت دست یافت بسیار است. می‌گویند بازیگر بااستعداد و خوبی است اما سخت بتوان راضی‌اش کرد چون دوست دارد مشارکت خلاق در فیلم داشته باشد. رایدلی اسکات هم‌اکنون می‌کوشد تا

با این حال کرو
به دور از همه
سروصداها و
شایعات
پیرامونش در
مزرعه‌اش در اوز
سرگرم است و
هرگاه که دلش
بخواهد به آمریکا
رفت‌وآمد می‌کند.
هالیوود به این
شاگرد
مدرسه‌اش
بیش از هر زمان
دیگری نیاز دارد.
او را «جدید»
همه چیز می‌نامند
- از رابرت میچم
گرفته تا رابرت
دونیرو